جلسه 049

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ، حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ، وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيائِكَ، الَّتِي انْتَجَبْتَها وَ فَضَّلْتَها وَ اخْتَرْتَها عَلَى نِساءِ الْعالَمِينَ. اللّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّها، وَ كُنِ الثَّائِرَ اللّهُمَّ بِدَمِ أَوْلادِها. اللّهُمَّ وَ كَما جَعَلْتَها أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدى، وَ حَلِيلَةَ صاحِبِ اللَّواءِ، وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلإِ الْأَعْلى، فَصَلِّ عَلَيْها وَ عَلَى أُمِّها صَلاةً تُكْرِمُ بِها وَجْهَ أَبِيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ و َآلِهِ و َتُقِرُّبِها أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِها، وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّا فِي هذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلامِ.»

اشکال سومی که بر تقریب دوم شده است این است که این مسأله برای ما محرز نیست و دلیلی بر این جهت وجود ندارد. تقریب دوم چی بود؟ تقریب دوم این بود که ما به سیره‌ی عملیِ خارجی نمی‌خواهیم تمسک کنیم، ما می‌خواهیم به ارتکاز ذهنی معاصرین معصومین علیهم السلام تمسک کنیم و بگوییم در اعصار معصومین علیهم السلام در ذهن آن‌ها این بوده است که شخص اعتباری‌ای که برای سامان دادن به حوائج انسان‌‌ها اعتبار می‌شود از ناحیه‌ی انسان‌ها این‌ها درست است. حالا بعضی‌های‌شان آن‌موقع‌ها بوده مثل مثلاً مسجد و کنیسه و و و دولت و امثال ذلک. ولی بعضی‌هایش هم نبوده مثل بانک و شرکت و بیمه و فلان و این‌ها نبوده. اما ولو این‌‌ها نبود اما آن مرتکز فی الذهن را ائمه علیهم السلام ردع نکردند. به عنوان یک امر مرتکز در اذهان و وقتی ردع نکردند پس معلوم می‌شود آن ذهنیت، آن امر، امر صحیحی است حالا مصادیق جدیدی برایش پیدا می‌شود پس بنابراین حجت است و شرعی است. اشکال این است که ما احراز نکردیم چنین ذهنیتی در آن زمان بوده. فرق اشکال اول و دوم و سوم این است که در اشکال اول اصلاً‌ می‌گوییم می‌دانیم نبوده، اشکال دوم این است که این در زمان ما نیست و اصلاً عقلائی نیست عده‌ای از این‌ها، دولت‌ها درست کردند، پارلمان‌ها درست کردند، اصلاً عقلائی در زمان ما نیست و کیف به آن زمان. اشکال سوم این است که نه این‌ها را نمی‌گوییم، می‌گوییم محتمل است که آن زمان بوده چنین ارتکاز ذهنی ولی یقین نداریم، احراز نکردیم. همین مقدار که احراز نکنیم کفایت می‌کند، همین مقدار کفایت می‌کند برای این‌که نتوانیم به این دلیل استدلال بکنیم.

می‌فرمایند که: «البیان الثالث للإشکال، ادّعاء أنّ نفوذ تصرفات افراد الشخصیات الاعتباریة الجدیدة موجودٌ فی ارتکاز العقلاء لعصر المعصوم» این «یحتاج الی دلیل» ادعای نفوذ تصرفات افراد شخصیات اعتباریه نوپیدا، این‌که نفوذ این‌ها، نفوذ تصرفات‌شان، بیع‌شان، شراءشان، قرض دادن‌شان، قرض گرفتن‌شان و و و بقیه‌ی کارهای‌شان، این موجود بوده است در ارتکاز عقلاء عصر معصوم، این نیاز به دلیل دارد و چه دلیلی ما بر این داریم؟ «ای أنّه لا ضرورة لإقامة دلیل علی عدمه» مقصود این است که ضرورتی ندارد که ما اقامه‌ی دلیل کنیم بر عدم این ارتکاز، این را ما لازم نداریم برای اشکال، «بل علی مدعی النفوذ إقامة الدلیل علیه» بلکه کسی که مدعی نفوذ است و می‌خواهد از این راه درست کند تصرفات اشخاص اعتباریِ جدید را، او باید پایه‌ی اول این است که اثبات کند این در آن زمان بوده چنین ارتکازی بعد بگوید ائمه این ارتکاز را ردع نکردند، پس این ارتکاز از نظر شرع قبول است حالا این مصادیق جدید هم مصداق همان ارتکاز است پس قبول است. او باید اقامه‌ی دلیل کند. ما که داریم اشکال می‌کنیم نمی‌خواهد اقامه‌ی دلیل کند بر این‌که نبوده، همین‌که بگوییم ما نمی‌دانیم بوده یا نبوده، شک داریم، همین کفایت می‌کند، برای اشکال همین کفایت می‌کند که نتوانیم استدلال بکنیم. بعد می‌فرماید «و تجدر الاشارة الی أنّ هناک» طرقٌ غلط است «الی أنّ هناک طرقاً لإثبات امتداد السیرة و الارتکاز الی زمان المعصوم علیه السلام مذکورة فی بحث السیرة العقلائیة الا أنها غیر جاریةٍ هنا» خب برای این‌که مسأله یک مقداری قوی‌تر بشود از نظر بحث می‌فرمایند اشاره به این مطلب سزاوار است که گفته بشود آن اموری که در بحث سیره اقامه شده برای دستیابی به وجود یک سیره در زمان معصومین علیهم السلام حالا سیره‌ی عملی یا ارتکازی در زمان معصومین علیهم السلام، آن امور هیچ‌کدامش در ما نحن فیه وجود ندارند. فلذا چون آن‌ها وجود ندارند، ولو وجود نداشتن آن‌ها دلیل بر عدم نمی‌شود ولی باعث هم می‌شود که ما راهی برای اثبات نداریم که احراز کنیم بوده، چون طرقی که ما برای اثبات داریم این طرق در ما نحن فیه وجود ندارد. وقتی نداشتند پس باعث شک ما می‌شود، باعث عدم احراز ما می‌شود ولو باعث احراز عدم نمی‌شود که بدانیم نبوده اما همین مقدار است که باعث این می‌شود که ما احراز نکنیم. خب حالا آن طرق چی هست؟ آن طرق مرحوم شهید صدر قدس‌سره در بحوث پنج طریق ذکر فرموده ایشان در آن‌جا؛ در کتاب الفائق این‌جا هفت طریق ظاهراً بله هفت طریق ذکر شده برای دستیابی به این‌که ما بتوانیم احراز کنیم یک سیره‌ای در آن زمان بوده یا نبوده. حالا فهرست این هفت اماره و طریق را عرض کنیم تا بعد ببینیم آن‌ها این‌جا هست یا این‌جا نیست؟

«الطریق الاول» از الفائق دارم عرض می‌کنم صفحه‌ی شصت و دو این چاپ اخیرش ظاهراً. «المرحلة الثانیة، طرق إحراز السیرة المعاصرة للمعصوم علیهم السلام» راه‌های احراز این‌که این سیره‌ای که الان در زمان ما هست یا اگر در زمان ما هم نیست بالاخره در مثلاً پانصد سال پیش بود و می‌خواهیم به این بگوییم این در زمان معصوم علیه السلام هم بوده است. این طرق احرازش عبارت است از این امور «الطریق الأول، الإستقراء؛ أن استقراء الاوضاع الاجتماعیة المتعددة فی مجتمعات مختلفة و ملاحظة تطابقها علی شیء واحد یوجب تعمیم الحکم الی جمیع المجتمعات العقلائیه حتی المعاصرة لِعلیهم السلام» راه اول این است که توی زمان خودمان اگر دیدیم یک امری توی ارتکاز همه‌ی عقلای زمان ما در هرجا می‌رویم، هر ملیتی، هر کشوری، با اختلاف سلائقی که دارند، با اختلاف فرهنگی که دارند با چه، ولی توی این یک‌دانه چیزِ همه‌شان اتفاق دارند، با همه‌ی اختلافی که در آن‌ها وجود دارد. خب اگر دیدیم با همه‌ی این اختلافی که وجود دارد سیره‌شان این است که راجع به یک امری یک سیره‌ای را دارند خب این‌جا انسان حدس اطمینانی بلکه یقینی می‌زند که قهراً پس بنابراین این اجتماعات علی اختلافی که الان دارند همه‌شان یک چیز دارند می‌گویند، خب آن مردمی هم که زمان ائمه علیهم السلام زندگی می‌کردند بالاخره مثل یکی از این اقوام حالایی هستند دیگر. آدم می‌گوید پس این اثبات می‌کند که آن زمان هم همین‌جور بوده است. حالا این یک راه است دیگر، مثلاً فرض کنید الان در زمان خود ما می‌بینیم همه‌ی عقلای عالم به هر مذهبی باشند، به هر فرهنگی باشند، شرقی باشند، غربی باشند، دهاتی باشند، شهری باشند، هرجا هرجا همه می‌گویند آقا یک کسی لازم است توی جامعه قدرت داشته باشد بتواند نظم بدهد جلوی دزدی‌ها را بگیرد، جلوی ناامنی‌ها را بگیرد، همه قبول دارند که یک کسی باید باشد که این مقدار قدرت داشته باشد، سلطنت داشته باشد، کارش مشروع باشد درست باشد. خب الان آدم وقتی می‌بیند همه‌جا همین فکر را دارند می‌فهمند قبول دارند توی ارتکازشان است احتمال می‌دهد که مثلاً در زمان ائمه چنین چیزی نبوده توی ارتکازات؟ خب آن‌ها هم اگر بودند خب مثل همین اختلافاتی است که، مثل یکی از این جوامعی هستند که الان وجود دارند. خب البته این راه راهی نیست که همه‌جا ما بتوانیم به آن تمسک کنیم، جایی که با این خصوصیت باشد این یک راه است خودش، این یک راه. خب این راه در ما نحن فیه هست؟ همه‌ی الان جاها را شما بگردید همه‌ی کشورها، همه‌ی ملیت‌ها، همه‌ی نمی‌دانم فرهنگ‌ها، همه‌ی آن‌ها الان قبول دارند عقلائیت این‌که تمام این شخصیت‌های حقوقی که الان هست درست است یا بعضی‌جاها می‌گویند نه نادرست است؟

س: فی الجمله ...

ج: فی الجمله بله، فی الجمله ممکن است بگویند درست است.

این یک، این راه اول، این راه‌ها البته دیگر من فهرستش را دارم عرض می‌کنم، توی بعداً مراجعه یا اگر خواندند آقایانی که خواندند اگر نخواندند مراجعه بفرمایند آن‌جا راجع به این‌ها یک جرح و تعدیل‌هایی، نقض و ابرام‌هایی وجود دارد، ما فهرستش را می‌گوییم که الان این‌جا روشن بشود.

«الطریق الثانی التحلیل الوجدانی» تحلیل وجدانی این است که یعنی ما خودمان وقتی می‌بینیم یک مرتکزی داریم یک فهمی داریم خب ما چه‌جور داوری می‌کنیم که بقیه‌ی مردم هم همین را دارند؟ از کجا می‌فهمیم؟ علم غیب داریم؟ رفتیم تک‌تک آدم‌ها را بررسی کردیم؟ نه از تحلیل وجدانی می‌فهمیم. یعنی می‌گوییم الان من که این مرتکزِ در ذهن من این مسألهِ هست این به‌خاطر این‌که من منم این‌جوری است یا به‌خاطر این‌که مثلاً من اهل قم هستم این‌جوری است یا چون ایرانی هستم این‌جوری است یا چون مسلمان هستم این‌جوری است یا چون شیعه هستم این‌جوری است یا چون از نظر جغرافیایی مکان‌مان در این جغرافیا قرار گرفته این‌‌جوری است؟ یکی‌یکی این عواملی که احتمال بدوی داده می‌شود و ابتدایی داده می‌شود شاید این‌‌ها باعث شده که من چنین ارتکازی داشته باشیم چنین سیره‌ای داشته باشم، همه‌ی این‌ها را وقتی محاسبه می‌کنیم نه نه نه نه نه پس معلوم می‌شود یک چیزی است که مربوط به انسان است به فطرت است، این خصوصیات دخالت در آن ندارد. آن‌وقت وقتی این‌جور شد می‌گوییم خب آن هم همین فطرت را دارد، آن هم همین فطرت را دارد، آن هم همین فطرت را دارد، پس معلوم می‌شود. مثلاً ما می‌گوییم همه‌ی مادرهای عالم دلسوز فرزندان‌شان هستند، از کجا می‌گوییم این را؟ آمار گرفتیم؟ همه‌جا مسافرت کردیم؟ آن هم تازه اگر ؟؟؟ می‌گوییم آقا قبلی‌ها هم همین‌جور هستند، هزار سال پیش هم همین‌جور بوده، صد سال پیش هم همین‌جور بوده، از کجا می‌‌گوییم؟ برای این‌که تحلیل می‌کنیم می‌گوییم یک چیزی مال من است به‌خاطر من؟ نه، به‌خاطر خصوصیات این بچه است؟ نه، به‌خاطر این شهرمان است؟ نه، هی این‌ها را می‌گذاریم می‌گوییم مال مادر بودنش است مال پدر بودنش است. از این تحلیل می‌فهمیم عامل و علت این ذهنیت یا این سیره چی هست، این آمر را می‌بینیم همه‌جایی است و الان به خدمت شما عرض شود که در تجربیات بشری هم که تعمیم می‌دهند مثلاً یک دارویی را خب به‌طور مکرر بین افراد خاصی البته طبق استانداردهای خاصی که حالا تعریف می‌کنند و ممکن است زمان به زمان هم یک مقداری تفاوت بکند، مثلاً‌ هزار نفر را آمدند این دارو را دادند دیدند خوب شد، بررسی هم کردند خصوصیات این هزار نفر را که خوب شدند دیدند از این جهات که احتمال دخالت می‌دهند مساوی بودند، بعد می‌آیند تجویز می‌کنند برای عالم دیگر. چرا؟ می‌گویند خب همه‌ی آدم‌ها مثل هم هستند دیگر. پس حالا این‌ها که این شرایط را دارند خوب شدند معلوم می‌شود بقیه‌ی مردم هم همین‌جور هستند. از این تحلیل که با این تحلیل به‌دست می‌آورند و حدس می‌زنند آن عاملی که موجب شد این دارو مؤثر واقع بشود چیست؟ بعد که آن را به‌دست آوردند به تجربه و حدس، بعد از آن‌طرف می‌گویند که حدس ما هم این است و تجربه ما هم این است که همه‌ی انسان‌ها این خصوصیت را دارند. پس بنابراین این دارو به درد همه می‌خورد.

س: ...15:26

ج: نه، آن‌ها علت تامّه نیست ها! عامل دیگه، حالا فلذا است که خود پزشک‌ها هم اگر شنیده باشید از آن‌ها، می‌گویند ما در پزشکی هیچ چیز قطعی و صددرصد نداریم. بلکه یک حدس اطمینانی است که زده می‌شود. خب این‌جا هم همین‌جور است. یعنی درحقیقت به تعبیر شما هم تعبیر خوبی است. یعنی آن علت حالا عرفی، در اثر تحلیل علت عرفی را به‌دست می‌آورند. بعد این‌که این علت عرفی هم در همگان موجود است به‌دست می‌آوردند. می‌گویند خب این علت عرفی در ما هست. ما مطمئنیم این علت عرفی در قرن قبل هم بوده، در قرن قبل هم بوده، بوده، بوده تا اعصار ائمه علیهم‌السلام. پس بنابراین می‌فهمیم این سیره آن‌موقع هم بوده. این هم یک راه.

راه سوم: راه سوم «الضرورة و الحاجة لخصوص السیرة». راه سوم این است که گاهی این سیره که الان موجود است یک ضرورت اجتماعی و این‌هایی ما می‌بینیم عاملش است. که این ضرورت اجتماعی، بدون تحلیل واضح است که این ضرورت عاملش است. و این ضرورت هم معلوم است که آن‌زمان‌ها بوده. اختصاص به ما ندارد. پس می‌فهمیم سیره آن‌ها هم همین بوده است. مثلاً فرض کنید که این‌که ما در عرف زمان خودمان می‌بینیم ید علامت ملکیت است. اگر یک کسی در یک خانه‌ای می‌نشید، این ظاهر، مردم حکم می‌کنند که این خانه مال او است. مغازه‌ای دارد، اجناسی توی این مغازه هست می‌گویند این مغازه مال او است. این اجناس ما او است. مگر این‌که خلافش ثابت بشود. تا خلافش ثابت نشود این را، ذوالید را مالک می‌دانند. لباسی که برش هست و فلان، مالک می‌دانند. ماشینی که سوار می‌شود، مرکبی که سوار می‌شود مالک می‌دانند. این یک ضرورت اجتماعی است. و الا اگر بخواهیم هر جا برویم فحص کنیم که آیا این واقعاً مال او است تا یقین کنیم، به‌دست بیاوریم، زندگی نمی‌شود کرد. این‌که ید را ما علامت ملکیت بدانیم، این یک ضرورت اجتماعی الان پشتوانه‌اش است. خب این ضرورت در آن‌زمان نبوده؟ در زمان‌های سابق نبوده؟ مردم آن ...، چه‌کار می‌کردند پس؟ این خود این ضرورتِ کاشف می‌شود. چون مطمئنیم، قطع داریم این ضرورت در تمام جوامع وجود داشته و وجود دارد. پس بنابراین معلوم می‌شود که آن‌ها هم، آن سیره آن‌ها هم این بوده. یا مرتکز آن‌ها هم این بوده که بله، که ید علامت ملکیت است.

س: 18:15

ج: بله؟

س: 18:21

ج: داریم همین را می‌گوییم. بله، یک راه دیگر هم این است. پس یک راه هم این است که ما اگر دیدیم الان سیره هست از وجود سیره در حالا، در زمان خودمان، معاصر با خودمان که وجه واضحی دارد و آن وجه هم یک وجهی است که مطمئنیم و حدس می‌زنیم یا قطع داریم که این وجه حتماً در زمان سابق بوده، پس از این کشف می‌کنیم که معلول این وجه که همین سیره ما باشد آن‌زمان هم بوده. منتها این فرقش با قبلی چیه؟ فرقش این است که با تحلیل به‌دست آوردیم. این‌جا تحلیل نمی‌خواهد بکنید. این یک ظاهره‌ی واضحه‌ای است.

طریق چهارم: طریق چهارم نقل تاریخی است. ما می‌بینیم تواریخ متعدد نسلاً بعدالنسل همین‌جور نقل کردند که این‌جوری است. تاریخ را که نگاه می‌کنیم این‌جوری است. مثلاً فرض کنید حالا الان در زبان عربی مثلاً فاعل را مرفوع می‌خوانند. شما قسم می‌خوردید زمان پیغمبر هم مرفوع می‌خواندند؟ زمان ائمه هم مرفوع می‌خواندند؟ بله، چون همه‌ی کتاب‌ها نوشتند فاعل مرفوع است. هی نگاه که می‌کنی، همین‌طور که می‌رویم جلو می‌بینیم همه دارند نقل می‌کنند که فاعل را مرفوع می‌خواندند، مفعول را منصوب می‌خواندند. این نقل آن‌ها معلوم می‌شود سیره عرب در اعراب فاعل رفع است و همین‌جور در مثلاً مفعول نصب است و هکذا. خب این هم نقل تاریخ است که این هم مهم است و گاهی ما توی فقه هم این‌کار را می‌کنیم. مثلاً صاحب جواهر نقل می‌کند که سیره عقلاء، همین محقق هم نقل کرده سیره عقلاء فلان، ما می‌گوییم اگر خلافش برای ما ثابت نشده باشد نقل این بزرگان برای این‌که سیره این‌چنین است چون نقل محتمل‌الحس و الحدس می‌شود می‌گوییم حجت است. برای ما اثبات سیره می‌شود.

طریق پنجم: الاستکشاف از این راه که

س: 20:18

ج: بله؟

س: ؟؟

ج: نه، نقل کنند که سیره مرتکز بوده.

س: ؟؟

ج: بله؟

س: سیره مرتکز ...

ج: چون امارات دارد. از اماراتش می‌فهمند. از خصوصیاتش می‌فهمند.

راه پنجم: راه پنجم این است که گاهی یک سیره‌ای هست. این سیره آدم به نظرش می‌آید این یک سیره‌ای است که نمی‌شود مال دیروز و پریروز و پس پریروز باشد. این‌قدر گسترده است، این‌قدر عمیق است که آدم حدس می‌زند این باید مال خیلی عهد قدیم باشد و مانده همین‌جور. خب پس بنابراین گاهی خود سیره به شکلی است که خیلی همگانی است، خیلی سراسری است و انسان می‌بیند این سیره سراسری نمی‌شود یک چیزی باشد که از صد سال پیش شروع شده باشد، دویست سال پیش شروع شده باشد. این باید یک چیزی باشد که یک مثلاً هزاره‌ای بر او گذشته باشد. خب این‌جا هم...، خود سیره گاهی یا آن مرتکز ذهنی گاهی یک‌جوری است که نشان می‌دهد که باید مال خیلی سابق باشد که این‌جور گستردگی، این‌جور عمق، این‌جور ریشه‌دار در بین مردم شده.

ششم: «عدم تحقق البدیع للسیره». این است که مثلاً فرض کنید در زمان خودمان می‌بینیم یک سیره‌ای وجود دارد. می‌گوییم آیا این در زمان قبل وجود داشته یا نداشته؟ می‌گوییم اگر این‌که الان هست آن‌موقع وجود نداشته، بشر که نیاز دارد به این، لابد یک بدیلی باید داشته باشد. اگر آن بدیلِ بود حتماً شواهدی، قرائنی از آن توی تاریخ می‌ماند، توی بشریّت می‌ماند. پس معلوم می‌شود بدیل این آن‌وقت وجود نداشته، پس خود این وجود داشته. پس یک قیاس اقترانی کأنّ تشکیل می‌شود. می‌گوییم یا در زمان سابق همین‌که الان ما می‌گوییم وجود داشته یا غیر این، بدیل این وجود داشته. اگر بدیل این وجود داشته باشد این وجود بدیل ملازم است با این‌که شواهدی، قرائنی، چیزهایی به‌خصوص که بدیل این یک بدیل عجیب غریبی باید باشد. مثلاً الان ما به ظواهر کلمات یکدیگر اعتماد می‌کنیم دیگه. برای فهم مرادات اشخاص به ظواهر کلمات‌شان، الان در زمان ما مگر این‌جوری نیست؟ این‌جوری است. می‌گوییم خب، آن زمان‌های قبل چه‌کار می‌کردند؟ یا باید همین بوده، آن‌ها هم به ظواهر عمل می‌کردند برای کشف مرادات. یا باید بدیل داشته باشند. آن بدیلِ اگر بود توی تاریخ می‌ماند مثلاً آن‌ها چه‌کار می‌کردند؟ یک بدیل عجیب غریب باید ...، مثلاً جلوی همدیگر می‌نشستند منتقل می‌کردند؟ همان‌جور که می‌گویند بعضی از فلاسفه می‌گویند این‌جوری بوده که با شاگردهایش که می‌نشسته... می‌گویند فلسفه اشراق بعضی‌ها همین‌جور می‌گویند. می‌گفتند فلسفه اشراق برای این بوده که آن فیلسوف اشراقی در آن اول، او اصلاً حرف نمی‌زده. می‌آمده توی مجلس بحث، تلامذه او هم می‌نشستند، این ما فی‌الذهن خودش را منتقل می‌کرده به ذهن آن‌ها. خب این اگر چنین چیزی واقعاً بود که مردم مثلاً زمان پیامبر، زمان ائمه علیهم‌السلام، این‌ها یک قدرتی داشتند که همین‌جور بدون این‌که با هم حرف بزنند، و به ظواهر کلمات عمل بکنند، یک قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند که مطالب را به ذهن دیگری منتقل می‌کردند. اگر چنین چیزی بود در تاریخ می‌ماند، گفته می‌شد یک آدم‌های...، خب پس حجیت ظواهر به این معنا که ما از رهگذر ظواهر به مرادات یکدیگر پی می‌بریم که الان سیره حالا هست و مرتکز در اذهان است که بله، این راه درستی است، حجت است. این یک امر مسلّمی است. خب حالا شک می‌کنیم در سابق‌الایام این‌جوری بوده یا نبوده؟ مسلّم بوده است. از چه راهی می‌فهمیم مسلّم بوده؟ برای این‌که اگر این نبود بشر که احتیاج به این دارد که نقل و انتقال بدهد مفاهیم را به دیگران، این‌جور نبوده که سابقاً نیاز نباشد. اجتماعات بوده، فلان، احتیاج بوده، خب حالا که احتیاج بوده به چه وسیله‌ای این‌کار را می‌کردند؟ اگر غیر از همین بود حتماً این شواهد و قرائنی از آن می‌ماند. توی تاریخ‌ها می‌ماند. این همه تاریخ‌هایی که نوشته شده از ملل گذشته، از سوابق در ادیان مختلف، در ملل‌های مختلف، در کشورهای مختلف، بود؟ هیچ‌جا گفته نشده به غیر از این. پس قسم حضرت عباس می‌توانیم بخوریم که از زمان حضرت آدم حتماً ظواهر حجت بوده. فلذا است که مرحوم محقق خوئی می‌فرماید بحث از حجیت ظواهر جزء علم اصول نیست. چرا؟ چون از واضحات است. چیزی جزء علم می‌شود که دارای چالش باشد. إن قلت و قلت داشته باشد. چیزی که از واضحات است که دیگه جزء مسائل علوم نمی‌آیند ذکر کنند. حالا این حرف درست است یا نه؟ کار نداریم. می‌خواهم این جهتش را می‌خواهم بگویم که ایشان هم می‌گوید این از واضحات امر است. اگر این نبود چی بود به جایش آخه؟ پس یا فرض کنید ما الان می‌بینیم که ما برای بسیاری از امورمان می‌رویم سراغ متخصص. بیمار می‌شویم سراغ دکتر می‌رویم. می‌خواهیم یک چیزی را بخریم یا بفروشیم. منزل خودمان را نمی‌توانیم قیمت‌گذاری کنیم، می‌رویم از معمار می‌پرسیم، از چی می‌پرسیم، و و و و. رجوع به متخصص یک امری است که نیاز به آن داریم. قبلی‌ها نیاز نداشتند؟ مریض می‌شدند چه‌کار می‌کردند؟ خودشان خودشان را مداوا می‌کردند؟ می‌خواستند قیمت کنند خودشان قیمت می‌گذاشتند حتماً؟ خب همه که سررشته ندارند که. نمی‌توانند بفهمند. پس آن‌ها هم نیاز داشتند حتماً، به این‌که از یک راهی به‌دست بیاورند. آن راهِ چی بوده؟ غیر از مراجعه به متخصص بوده؟ اگر بود خب می‌ماند توی تاریخ. پس معلوم می‌شود می‌فهمیم که بله، آن‌ها هم راه‌شان همین است. این هم راه ششم.

راه هفتم: «عدم کثرة السؤال. راه دیگر این است که این است که اگر این‌که الان هست آن‌موقع نبود «لکثر السؤال عن المعصومین علیهم‌السلام» و بما این‌که کثرت سؤالی نبود. و اگر کثرت سؤال بود. قهراً یک دانه، دوتا، سه‌تا از شواهدش توی کتب حدیث، توی این‌ها می‌ماند. از این می‌فهمیم که این‌جور پس نبوده. مثلاً فرض کنید یک کسی بگوید من نمی‌دانم توی مسجد می‌شود چهارزانو نشست یا نه؟ یا دو زانو می‌شود نشست یا نه؟ اصلاً نشستن توی مسجد جایز است در غیر صلاة و در حال صلاة که باید بنشینی تشهد بخوانی یا فلان؟ باید ایستاد توی مسجد. می‌گوییم آقا، اگر این حرام بود، و این‌که مردم، این‌قدر سؤال از معصومین می‌شد که آقا، این اشکال دارد، ندارد، چون خیلی مبتلابه همه هست. و اگر سؤال کرده بودند لااقل یکی، دوتا روایت توی روایات می‌ماند. از همین که کثرت سؤال نشده و نمانده می‌فهمیم که این امر واضحی بوده. پس بنابراین خود کثرت سؤال هم که اگر این نبود «لکثر السؤال» حالا که «لکثر السؤال» نیست پس معلوم می‌شود این نبود باطل است. این نبود که باطل شد جایش چی می‌نشیند؟ ارتفاع نقیضین که محال است پس این بوده. این ارتکاز بوده، این سیره در آن‌زمان بوده. این امور هفت‌گانه‌ای است که در بحث سیره در الفائق گفته شده. البته همان‌جا هم گفته شده، راه‌های دیگری هم وجود دارد. این راه‌ها عمومیت بیشتری دارد که فهرست شده و نام برده شده. ممکن است در یک موراد خاصه‌ای یک امارات و شواهد ویژه‌ای هم در آن‌جاها وجود داشته باشد. خب پس بنابراین «الا أنّها و نحن» بله، تا کجا؟ «وتجدر الإشارة إلى أن هناك طرق لإثبات امتداد السيرة والارتكاز إلى زمان المعصوم ع مذكورة في بحث السيرة العقلائية إلا أنها غير جارية هنا»، این‌ها جاری نیستند. خب ما چون قول دادیم به این حضرات که ما نیم ساعت به اذان این‌جا را تحویل می‌دهیم این هست که با اجازه آقایان دیگه حالا عبارت‌ها را چون آن‌هایی که گفتیم خودش به اندازه دو صفحه خواندن بود که از کتاب الفائق نقل کردیم. و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

پایان